



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق


قسمت ششصد و هفتاد و هشتم





خانم نرگس از نروژ



با سلام و عرض ادب 

آن بنده آواره باز آمد و باز آمد
چون شمع به پیش تو در سوز و گداز آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

من انسان که در ذهنم آواره بین تصویرهای ذهنی از همانیدگی‌ها و دردهایم بودم، با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، این لحظه باز به درگاه زندگی آمدم و من ذهنی خود را به عدم عرضه کردم تا همانیدگی‌ها و رنجش‌ها و ترس‌ها و اضطرابات و نگرانی‌ها در تشعشع عدم گداخته شود.

چون عبهر و قند ای جان، در روش بخند ای جان
در را بمبند ای جان، زیرا به نیاز آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

ای زندگی خودت را در من به صورت شادی و خرد و عشق تجربه کن و فضا را در من باز کن و مرکز را عدم کن. مگذار در ذهن بمانم زیرا من با تمام وجود به فضاگشایی و عدم شدن نیازمندم.

ور زانکه ببندی در، بر حکم تو بنهد سر
بر بنده نیاز آمد، شه را همه ناز آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

ای زندگی اگر این لحظه مرکز عدم نشود و فضاگشایی ام کامل نشود، باز با تعهد و مداومت ادامه می‌دهم و بر تو پایبندم و این لحظه باز نیازم را بر تو با صبر و شکر و پرهیز و مداومت عرضه می‌کنم، چراکه من تمام وجودم نیاز به توست و ناز کردن برآزنده زندگی و عدم است.

هر شمع گدازیده شد روشنی دیده
 کان را که گداز آمد، او محرم راز آمد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

کندن از وابستگی‌ها، شناسایی و پرهیز و درد هشیارانہ جدایی از همانیدگی، نظارت بر ذهن و پرهیز از کشیده شدن به واکنش، حفظ سکون باعث روشنایی دید عدم و گداخته شدن همانیدگی‌ها و آزاد شدن انرژی زندگی از تصاویر ذهنی و دردها می‌شود و هشیاری بر خود آگاه و محرم راز زنده شدن به زندگی می‌شود.

زهراب ز دست وی گر فرق کنم از می
 پس در ره جان جانم والله به مجاز آمد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

در این لحظه هر تجربه‌ای که زندگی از طریق من می‌کند سیری در تکامل هشیاری من است. با فضاگشایی و صبر و شکر به دویی ذهن برای خوب و بد کردن تجربه این لحظه نمی‌روم چراکه در صورت انقباض و قضاوت این لحظه، تعهد من به زندگی صدق نداشته و ذهنی است.

آب حیوانش را حیوان ز کجا نوشد؟
کی بیند رویش را چشمی که فراز آمد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

سکون، آرامش، شادی بی سبب و هزار ترجمان پر برکت، نظم و فراوانی زندگی را من ذهنی دهانی برای نوشیدن ندارد و چشمی برای دیدنش، چراکه چشمش کور به زندگی و عدم و سکوت است.

من ترک سفر کردم، با یار شدم ساکن
وز مرگ شدم ایمن کان عمر دراز آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

فضاگشایی کامل زمانی صورت می‌گیرد که من ترک سفر از یک تصویر ذهنی به تصویر ذهنی دیگر کنم، ترک سفر از وضعیتی به وضعیت دیگر، از مکانی به مکان دیگر و با زندگی در سکوت و عدم و تمام تجربه این لحظه ساکن، خشنود، راضی و شاکر باشم تا از تمام مرگهای ذهنی ایمن شوم و هیچ هیجان، درد و کم و زیاد شدن همانیدگی این سکوت را بهم نزنند و بی‌واکنش بوده و به ناظر کننده تبدیل شوم.

ای دل چو در این جویی، پس آب چه می جویی؟
تا چند صلا گویی؟ هنگام نماز آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۴

با فضاگشایی و عدم کردن مرکز ما جز لاینفک این فضای عدم هستیم و نیاز نیست که به ذهن رفته و از تصاویر ذهنی، خرد و عشق، هدایت و امنیت بگیرم و خود یا دیگران را حبر و سنی کنیم و به صورت ذهنی به دنبال دعوت خود و یا دیگران به زنده شدن به زندگی و قائم شدن هشیاری بر هشیاری باشیم. همین لحظه، لحظه انطباق هشیاری بر هشیاری و آگاهی به ذات ابدی و جاودانه است.

تجرباتی که این هفته داشتیم:

چراغ من ترک سفر کردم بسیار برای من راهنما بود، ترک سفر کردن از کمال طلبی، از تلاش ذهنی برای تغییر شرایط و اوضاع، ترک موتور خواستن، تلاش برای بخشش گری به خودم و دیگران، تلاش برای شاد کردن خودم و دیگران، رضایت و خشنودی، شکر از هر آنچه که هست که بهترین برای من در این لحظه است.

تجربه سکون و آرامش و دیدن بیشتر زندگی در انسانها، وضعیتها، صبر و باز کردن فضا.

شکر و سپاسگزاری از استاد نازنینم که در تمام مراحل سخت زندگی دست من را گرفتند و چراغ راهنمایی زندگی من شدن، چه وقتی برای اولین بار در زاهدان چشمم به گنج حضور روشن شد، چه وقتی بعد از شروع تحصیل در نروژ در چالشها دست من را گرفتند. زمانیکه با من ذهنی خود را در چالشها انداختم و باز شرایط اقامت ما در نروژ به صورت تحصیلی و کاری به خطر افتاد. زمانی که زندگی خانوادگی من در حال از هم پاشیدن بود، زمانیکه فرزندانم نیاز به کمک و پشتیبانی داشتند. در تمام این لحظات زندگی به دست آقای شهبازی نازنین و برنامه گنج حضور و یاران معنوی دست من را گرفتند و بسیار شکرگزار و سپاسگزارم و از اینکه تمرکز بیشتر بر من ذهنی بوده چه در پیام ها، چه در زندگی یا چالشها عذر خواهم و امیدوارم بتوانم با تعهد و رعایت قانون جبران خدمتگزار زندگی باشم.

چونکه کردند آشتی شادی و درد
مطربان را ترک ما بیدار کرد

مطرب آغازید پیتی خوابناک
که آنلنی الکاس یا من لا اراک
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات شماره ۶۶۴ و ۶۶۵



ای کسی که تو را نمی بینم، جامی لبریز به من بده

انت وجهی، لاجب ان لا اراه
غایه القرب حجاب الاشباه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۶۶۶

تو حقیقت منی و تعجبی نیست که او را نبینم، زیرا غایت قرب، حجاب و اشتباه و خطای من شده است.

انت عقلی لا عجب ان لم ارک
من وفور الالباس المشتبک
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۷

تو عقل منی، اگر من تو را از کثرت اشتباهات تو در تو و در هم پیچیده، بینم جای هیچ تعجیبی نیست.

با عشق و احترام 
نرگس از نروژ 



خانم حداد از کرج



بنام خداوند بخشنده مهربان. با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوریهای جان
دیوان شمس غزل ۲۹۴۸ ابیات ۹ و ۱۰ و ۱۱ از برنامه ۸۳۴

قارون مثال دلوی، در قعر چه فرو شد
عیسی به بام گردون، بنمود خوش کمندی

تا زمانی که در چاه من ذهنی گیر کرده ایم، هر لحظه بیشتر به همانیدگیها می چسبیم و همانند قارون، با گنج
داشته هایمان بیشتر در چاه من ذهنی فرو خواهیم رفت و طبیعتاً بیرون آمدن از آن را برای خود سخت تر خواهیم
کرد و اگر فضاگشایی کرده و به ریسمانی از پذیرش و صبر و تسلیم و حضور ناظر و ثبات چنگ بزنیم و آن را
مانند کمندی در بالاترین ارتفاع کوه من ذهنیمان بیاندازیم از آن بیرون خواهیم آمد. با این کار می توانیم دید
بهتری پیدا کنیم و توانا تر از چیزها و داشته هایمان شویم و آنها را راحت تر بیاندازیم و زودتر و با ثبات بیشتر و
قدرت و حس امنیت و عقل و هدایت بهتری به بالای چاه ذهنمان رویم و بر بالای چاه ناظر بر من ذهنیمان و
مواظب آن باشیم که دوباره در آن چاه نیفتیم و بر بام گردون همانند عیسی که عروج کرد، ما هم به حضور
برسیم. و از این چاه قارونی من ذهنیمان و مرگهای پی در پی او نجات پیدا کنیم و به خدا زنده شویم و زنده
بمانیم.

گر دَلو سر بر آرد، جز آب چه ندارد
 پاره شود، پیوسد، در ظلمت و نژندی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

-ظلمت = تاریکی همانیدگیها

-نژندی = غمناکی حاصل از همانیدگیها

تا زمانی که ما در چاه من ذهنی اسیر هستیم، نباید حرفی یا ادعایی داشته باشیم، که هر چه انجام دهیم چون با من ذهنی انجام می شود پر از درد و رنج است. برای همین، هم به خود و هم به دیگران و هم محیط اطرافمان ضرر خواهیم رساند و در چنگ قضا گرفتار می شویم. و چون مانند آب چاه شور و آلوده هستیم، درد و آسیب بیشتری می رسانیم و آثار مخرب تری از خودمان بر جای خواهیم گذاشت و بیشتر در این تاریکی و غمناکی من ذهنی خود و دیگران خواهیم ماند. دیگر نباید به ریسمان پوسیده من ذهنی خود و دیگران چنگ بزنیم که هر دفعه هم پاره شده و ما را بیشتر در قعر چاه فرو برده و در ظلمت و غم و درد همانیدگیها اسیر و تنها گذاشته و دیگر نمی توانیم از این چاه بیرون بیاییم. در صورتیکه تنها با فضاگشایی ست که اول درون خودمان را می شویم و بعد اگر این فضاگشایی را با قضاوتهایمان آلوده نکردیم می توانیم برای دیگران فایده داشته باشیم. با توکل است که می توانیم به ریسمان خداوند چنگ زده و از این چاه متعفن ذهن بیرون آییم و زیبایی بیافرینیم.

ای لولیان لا لا، با لا پریده بالا
 وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

-لولیان لا لا= نوازندگان هندی بودند، کسانی که فضای درون را خالی کردند، بی‌نهایت باز شده‌اند و همانیدگیها را انداخته و نغمه خوانی می‌کنند و شادی زندگی را دارند. کسانی که هر لحظه لا می‌کنند، آزادی از لا کردن می‌آید، مربی کودکان، مرشد، معلم

در این بیت مولانا می‌فرماید: ای کسانی که هر لحظه در جهان فرمها همه چیز را لا کرده‌اید و مانند پرنده‌ای بر بام یکتایی نشسته‌اید که با این لا کردن است که انسان آزاد و رها خواهد شد. چون فضاگشایی به عمل در آمده، می‌توانید هر لحظه نغمه خوانی کنید و آهنگ زندگی در هر لحظه در درونتان نواخته می‌شود. چون فضای درون را خالی کرده‌اید و بی‌نهایت شدید و سبک و خالی از هر همانیدگی شده‌اید.

دیگر در جهان فرم و بی فرمی با چیزی همانیده نیستید و با شادی زندگی می کنید. چون مانند پرندهای سبک به بالا عروج کرده‌اید و از این هیولای ذهن رها شده‌اید. از هر چیزی که در ذهن به آن پای بند بودید و برای آن چون و چرا می کردید، و شما را در باورها و داشته‌ها همانیده کرده بود. با هر لحظه لا کردن رها شدید و هر لحظه خود را تربیت کردید تا به درجه‌ای از رشد رسیدید و توانستید از زمان و چون و چند کردن، از محاسبه کردن و با عقل من‌ذهنی کار کردن برهید و به حالت حضور و شادی آن برسید. و هر لحظه نغمه‌های شادی را سر دهید. این یعنی آزادی، یعنی رهایی، یعنی پیروزی، یعنی نجات، یعنی موفقیت. مبارکتان بادا.

با تشکر و احترام، حداد هستم از کرج



خانم مهردادخت از چالوس



بنام خدا و سلام بر پدر بزرگوار و همه عزیزان همراه نکات مهمی که در برنامه ۹۰۰ برایمان یادآوری شد.

هرآنکه از سبب وحشت غمی تنهاست
بدان که خصم دلست و مراقب تنهاست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

-خصم: دشمن

-مراقب: ناظر، نگرنده،

در بیت اول این غزل سبب سازی من ذهنی را مطرح کرد که به علت ترس از غم از دست دادن متعلقاتی که با آن همانیده است از خداوند و حتی همجنس‌هایش جدا ماند و تنهاست. این ترس و غم من ذهنی بخاطر سبب‌های ذهنی خودش هست که زندگی را در زیاد کردن این متعلقات می‌بیند و از هر گونه تغییر یا کاهش و نرسیدن به خواسته‌های مادی‌اش وحشت دارد. چنین فردی دشمن دل اصلی است؛ زیرا برعکس مقصود اصلی مرکز عدم عمل می‌کند و تمام توجه‌اش به جسم‌ها و من‌های ذهنی است که از جنس خودش هستند.

اگر با تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق لحظه ناظر ذهن شویم و هیچ لحظه‌ای ذهن خود را بدون ناظر رها نکنیم، بتدریج ریشه‌دار می‌شویم و این سببهای وحشت و غم‌افزا از بین می‌روند و دیگر احساس تنهایی نمی‌کنیم، چون زندگی را در دیگران می‌توانیم ببینیم.

مورد بعدی تعهد ماست که باید ببینیم آیا با مرکز عدم متعهد می‌شویم یا مرکز همانیده؟ اگر با مرکز همانیده باشد عشق واقعی در آن نیست و این تعهد دوامی ندارد؛ اما با مرکز عدم ما تکرار و مداومت در عدم کردن مرکز داریم.

زندگی در وضعیت‌های بیرونی زندگی ما نیست. وضعیت‌های زندگی ما تصاویر ذهنی هستند که ما از متعلقاتمان می‌سازیم؛ مثل پول، خانه، شغل، همسر، فرزند و غیره. اینها لازمه زندگی هستند ولی خوشبختی و زندگی در این موارد نیست. چه بسیارند افرادی که بهترین دارایی‌ها را دارند ولی خوشبخت نیستند و درد هم دارند. این زندگی در فضای گشوده شده است که ما را به خرد خداوند برای درست زندگی کردن وصل می‌کند.

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
 که ز وهم دارم است این صد عنا
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

-عنا: رنج

نکته بعدی که برایمان یادآوری شد این بود که کشت ثانویه‌ای که ما با من ذهنی از طریق همانیده شدن روی کشت اولیه یعنی مرکز عاری از همانیدگی‌ها ساختیم فانی است و منبع درد است. عاقبت باید همان کشت اولیه در مرکز ما رشد کند؛ اما با شتاب بدنبال علت‌ها نگردیم که بخواهیم زندگی‌مان را به کشت اول برگردانیم. خداوند کارش بدون علت و مستقیم هست و به موقع کارش را انجام می‌دهد؛ یعنی خودش را بصورت مرکز عدم در ما رشد می‌دهد و آن حس درپاش که طلوع نور زندگی در ماست بیشتر شکوفا می‌شود و آن حس خفاش که همراه با مقاومت و قضاوت است، ما را به سوی آنچه ذهن نشان می‌دهد دیگر نمی‌تواند بکشاند.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت برروید آن کشته‌ی اله
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی است و آن اول درست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت اول کامل و بگزیده است
تخم ثانی فاسد و پوسیده است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کار من بی علت است و مستقیم
هست تقدیرم نه علت، ای سقیم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶
-سقیم: بیمار

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

حسِ خُفاشت، سویِ مغربِ دوان
حسِ درپاشت، سویِ مشرقِ روان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷

-درپاش: نثار کننده مروارید، پاشنده مروارید، کنایه از حس روحانی انسان
همچنین آموختیم که یار در آخر زمان طرب سازی می کند و آخر زمان این لحظه ابدی است؛ نه زمان مجازی
گذشته و آینده که تغییر پذیرند. پس اتفاقات را بازی تلقی کنیم و این لحظه ابدی را که باید به خدا زنده شویم
جدی بگیریم. آنوقت همیشه در شادی بی سبب خواهیم بود. عاشقان هم با این علم و آگاهی نسبت به من ذهنی
خود مردند. آنها ظاهر دنیا را بازی گرفتند و عدم کردن مرکز را جدی دانستند. پس مواظب باشیم که این
من ذهنی ما را دوباره فریب ندهد و طنّازی نکند که از این لحظه ابدی یا آخر زمان ما را به زمان مجازی بکشاند.

یار در آخر زمان کرد طَرَب سازی
 باطن او جد جد، ظاهر او بازی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

جمله‌ی عشاق را یار بدین علم گشت
 تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

مورد بعدی دیده شه‌شناس داشته باشیم. آنچه ذهن نشان می‌دهد لباس یا وضعیت‌های بیرونی است که مهم نیستند و اگر به این‌ها و تغییراتشان توجه کنیم، خدا را نمی‌بینیم؛ در صورتیکه ما باید خدا را در هر لباسی بشناسیم وقتی به ذهن نگاه نکنیم.

دیده‌ای خواهیم که باشد شه‌شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس
-منسوب به مولانا

در هر وضعیتی تسلیم خدا باشیم و فقط به او توکل کنیم چه در غم باشیم، چه در راحتی. اگر من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را نگه داریم و بخواهیم تسلیم شویم، این یک مکر و دام است. ما باید این چیزهایی را که اینقدر محکم به آنها چسبیده‌ایم قبل از فرا رسیدن مرگ جسمی‌مان رها کنیم. اگر تسلیم نیستیم و توکل هم نداریم به این علت است که فضاگشایی با کیفیت نداریم و توجه ما مرتب به آنچه ذهن نشان می‌دهد برمی‌گردد.

جز توکل، جز که تسلیم تمام
در غم و راحت، همه مگرست و دام
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

عاریه‌ست این، کم همی باید فشارد
 کآنچه بگرفتی، همی باید گزارد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۳

-عاریه: قرضی

نکته مهم بعدی این دو روش بسیار مهم صبر و شکر نعمت‌ها است. اگر این صبر و شکر هم ذهناً صورت گیرند، فایده‌ای ندارند. اگر در هنگام فضاگشایی صبر و شکر هم نداشته باشیم، به جبر من‌ذهنی کشیده می‌شویم؛ یعنی زیر نفوذ این همانیدگی‌ها و دردهایش می‌مانیم. ما باید تنبلی را کنار بگذاریم و در تغییر دادن خود بکوشیم، در عین حال صبر و شکر هم داشته باشیم و نگوییم که این خشم یا رنجش و سایر دردهایم ارثی است. این باور، جبر من‌ذهنی است و ما را در گورستان ذهن دفن می‌کند.

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم
 بی‌شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

-نتان: نتوان

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

-کاهلی: تنبلی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش، در گور کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

-رنجور: بیمار

همچنین مراقب باشیم که نباید یک لحظه هم با جسم کردن مرکزمان از عنایت خداوند دور بمانیم؛ زیرا خداوند عنایتش هر لحظه جاری ست و می خواهد این مردگی را از هشیاری زنده ما بیرون بکشد؛ اما نفس زنده ما رو به جهان مادی دارد و هر لحظه بسوی آن مردگی کشیده می شود و حاصل این عمل نفس زنده ما هم پشیمانی و خسارتهای زیادی به زندگی ماست.

یک زمان از وی عنایت پرگند
عقل زیرک ابله‌ی‌ها می‌کند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۹

جز پشیمانی نباشد ریع او
جز خسارت بیش نآرد بیع او
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۷

-ریع: بالیدن، نمو کردن
-بیع: خرید و فروش

نکته بعدی عهد بستن ما همراه با مرکز همانیده است که چنین عهدی را خداوند می‌شکند. عهد ما فقط در فضای گشوده شده محکم و بادوام است.

گفتم که: عهد بستم، وز عهد بد پرستم
 گفتا: چگونه بندی چیزی که من شکستم؟
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۸۶

پندار کمال یا کمال طلبی ما در من ذهنی از موارد بعدی بود که یک نوع کارافزایی است. ما می خواهیم چه در امور مادی و چه در معنویت هر چه زودتر به مرتبه کمال برسیم؛ در حالی که وظیفه ما فقط سعی و تلاش است و بقیه کارها را باید به عهده خدا گذاشت که هر لحظه با شیوه‌های نو به نو ما را هدایت می کند و ما باید تسلیم خرد خداوند باشیم؛ نه خرد من ذهنی خود که کمال طلب است.

علتی بتر ز پندار کمال
 نیست اندر جان تو ای ذُودَلال
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۸
 -ذُودَلال: صاحب ناز و کرشمه

هر لحظه و هر ساعت یک شیوهی نو آرد
شیرین تر و نادرتر زان شیوهی پیشینش
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

نکته آخر که خیلی مهم است انتخاب قرین می باشد. اگر قرین ما بیمار من ذهنی و از جنس درد باشد، چون این بیماری مسری است، سریع از مرکزش به مرکز ما منتقل می شود؛ یعنی ما را هم به درد مرتعش می کند. بنابراین یک وجب هم نباید از جمع انسانهای معنوی و به حضور رسیده دور شویم تا به دام چنین شیاطینی نیفتیم. بدانیم نیش و زهر یک یار بد از زهر یک مار بد کشنده تر است؛ زیرا مار در یک آن ما را می کشد ولی یار بد تا ابد ما را در آتش خود می سوزاند.

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

این هم از تاثیر آن بیماری ست
زهر او در جمله جفتان ساری ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۳

-جفتان: جمع جفت به معنی زوج، قرین، همنشین
-ساری: سرایت کننده

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

-بدست: وجب

با کمال احترام و سپاس، مهردخت از چالوس



خانم کبری از نقده



به نام خدا، با سلام و عرض ادب خدمت آقای شهبازی معلم و راهنمای خوبم
موضوع فضاگشایی و تسلیم

فضاگشایی چیست که کلید و رمز خوشبختی ماست؟ تسلیم که همان فضاگشایی است چگونه باید باشد؟
تسلیم و فضاگشایی یعنی اینکه اگر اتفاقی برای ما پیش آید، چه خوب و چه بد، ما تحت تاثیر آن اتفاق قرار
نگیریم و قضاوت نکنیم که خوب است یا بد.

دوم، مقاومت و ستیزه نکنیم که چرا و چگونه این اتفاق افتاد. با ذهن نگوئیم که خدایا الان چکار کنم؟ اول باید
هوشیار باشیم هوشیاری حضور، بعد بگوئیم که این اتفاق کن فکان خداست، می خواهد ببیند که عکس العمل
من چیه و کس یا چیز دیگری مقصر نیست. پس این اتفاق را با هوشیاری کامل بپذیرم و بعد از این که این
اتفاق را پذیرفتم و خود را به دست کن فکان خدا سپردم که همان تسلیم است، اگر تسلیم ما کامل باشد خدا
خردش را به فکر و عمل ما می ریزد. پس لازم نیست که منقبض بشیم و فضا را ببندیم و خود را به آب و آتش
بزنیم و کار را از اینکه هست بدتر بکنیم.

کار مرا چو او کند کار دگر چرا کنم
چونک چشیدم از لبش یاد شکر چرا کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۴

و یا بخاطر چیزهای آفل که به جای خدا در مرکز قرار دادیم شاد و خوشحال باشیم چون همه ما تجربه کردیم
که شادی‌های آفل زود گذر هستند و یا اینکه خدا می‌تواند آن شادی را با جفالقلم و ریب‌المنون به غم و درد
تبدیل کند.

بر خار پشت هر بلا خود را مزن تو هم هلا
ساکن نشین وین ورد خوان: جاء القضا ضاق الفضا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰


پس نتیجه می‌گیریم که اگر تسلیم و فضاگشا باشیم همانندگی‌ها را هم می‌شناسیم و سعی می‌کنیم که از مرکزمان بیرون کنیم. همانندگی چیزهایی است که دلمان به خاطر آنها می‌لرزد و یا بخاطر آنها غمگین و دردمند می‌شویم. و یا اینکه نتوانیم حتی به اون فکر هم بکنیم که اگر روزی بدست نیاوردم و یا از دست بدهم چکار می‌کنم. پس ما باید با تعهد و تمرین و تکرار زیاد روزی هزار بار فضاگشایی کنیم و مرکز را عدم کنیم تا یاد بگیریم که اتفاقات برای خوشبخت یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند بلکه برای بیداری ما از خواب ذهن می‌افتند. خدایا! از تو و مولانا و آقای شهبازی و بینندگان گنج حضور سپاسگزارم که مرا در این راه یاری می‌کنید.

با سپاس فراوان، کبری هستم از نقده



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com